



تشر اشاره

پیگرد و رهایی افراشته

برگی از دفتر خودکامگی

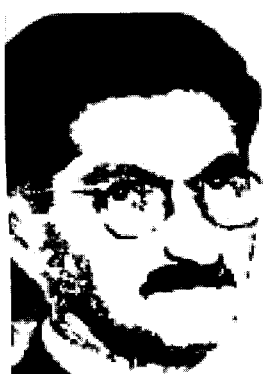
دکتر ماشاء الله ورقا

رئیس پیشین دایره‌ی اطلاعات و مراقبت شهربانی کل کشور

استاد بازنشسته دانشگاه علوم اقتصاد پراگ



محمد علی افراشته



نشر اشاره

به یاد صدمین سالزاد
محمدعلی افراشته
بنیانگذار و مدیر هفته نامه چلنگر

پیگرد و رهایی افراشته

برگی از دفتر خودکامگی

دکتر ماشاءالله ورقا

رئیس پیشین دایره ی اطلاعات و مراقبت شهربانی کل کشور
استاد بازنشسته دانشگاه علوم اقتصاد پراگ



ورقا، ماشاءالله ۱۳۰۴.

پیگرد و رهایی افراشته: برگه از دفتر خودکامگی / ماشاءالله ورقا.

تهران: نشر اشاره، ۲۴۸ ص. ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

ISBN - 978 - 964 - 8936 - 99 - 5

فیبا

این کتاب به مناسبت صدمین سالزاد محمدعلی افراشته بنیانگذار و مدیر هفته نامه چلنگر منتشر شده است.

چاپ قبلی: روزه، ۲۰۰۸ م = ۱۳۸۷ (۲۱۰)، [۴] ص)

افراشته محمدعلی ۱۲۸۷ - ۱۳۳۸.

روزنامه نگاران ایرانی - قرن ۱۴ Journalists - Iran - 20th century

شاعران ایرانی - قرن ۱۴ Poets, Persian - 20th century

شعر فارسی - قرن ۱۴ Persian Poetry - 20th century

شعر طنزآمیز - قرن ۱۴ Humorous Poetry - 20th century

طنز سیاسی ایرانی - قرن ۱۴ Political satire, Iranian - 20th century

ایران - تاریخ - پهلوی ۱۳۰۴ - ۱۳۵۷ Iran - History - Pahlavi, 1925- 1978

دیوبی: ۸۶۲۰۹/۱۴

کنگره: ۸۷ ی ۴۵/۳ PIRV۹۵۳

کتابشناسی ملی: ۵۳۲۰۱۰۲



نشر اشاره

پیگرد و رهایی افراشته

برگه از دفتر خودکامگی

ورقا، ماشاءالله

رسم الخط، حروفچینی و صفحه بندی: اشاره

تنظیم طرح روی جلد: اشاره

ناشر: نشر اشاره

لینوگرافی: ندا، چاپ: فرشیوه و صحافی: روشنگر

چاپ اول: ۱۳۹۷ شمارگان: ۵۰۰

شابک: ۵ - ۹۹ - ۸۹۳۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - 99 - 5 978 - 964 - 8936

نشر اشاره: تهران، صندوق پستی ۱۱۷۷-۱۳۱۴۵ تلفکس: ۶۶۴۱۸۹۱۱

Email: eshareh_pub@yahoo.com

حق چاپ محفوظ است.

قیمت: ۳۵۰۰۰۰ ریال



- پیگرد و رهایی افراشته ۷
- چند و چون پیگرد افراشته ۹۹
- گزیده‌ی اشعارِ محمد علی افراشته ۱۶۹

پیگرد و رهایی افراشته

سراینده، نویسنده و طنزپرداز توانا، محمدعلی افراشته نامورتر از آن است که به شناساندن وی پرداخته شود. با این همه گمان می‌رود که جوانان، از چند و چون آثار این شاعر مردمی و کهن سالمان از چگونگی و سرنوشت نهایی وی آگاهی بسنده ندارند. از این روی نگارنده با این‌که نه پژوهش‌گر ادبی، علمی، تاریخی است و نه نویسنده حرفه‌ای، بر پایه انگیزه‌های چندی به نوشتن دانسته‌ها و یاد مانده‌هایی پرداخته است.



فروریزی دولت دکتر محمد مصدق در ۲۸ مردادماه سال ۱۳۳۲ هجری خورشیدی برگ نوینی در دفتر رویدادهای ایران زمین گشود. نویسنده در آن زمان رئیس بخش مراقبت و جست و جوی اداره اطلاعات بود. «کارآگاهی» که چشم و گوش شهربانی و وزارت کشور به شمار می‌رفت. اداره‌ای که وظیفه آن از سویی کسب اطلاعات سیاسی - اجتماعی و از سوی دیگر مراقبت، پیگرد و بازداشت مخالفان گوناگون دولت وقت و نیز کسانی که مورد بی‌مهری

دولتمردان و مقامات امنیتی - انتظامی قرار می‌گرفتند بود. میان بخش مراقبت و اطلاعات، با فرمانداری نظامی و نیز رکن دوم ستاد ارتش پیوند و همکاری روزانه وجود داشت. پس از به توپ بسته شدن و ویران گردیدن خانه مصدق در بعدازظهر ۲۸ مرداد، از شامگاه کودتا، پیگرد همکاران، یاران و هواخواهان رنگارنگ دولت فرو ریخته آغاز گردید. از همان وقت وظایف دشوار، ناخوشایند و مخالف قوانین موجود کشور در برابر اداره اطلاعات و دیگر سازمان‌های «امنیتی - انتظامی» به ویژه فرمانداری نظامی قرار گرفت. زیرا فروریزی دولت مصدق و بر سرکار آمدن دولتی نوین به یاری اسلحه، جابه‌جا شدن ساده، قانونی و معمول نبود، بل که رویدادی بود که پایه کشورداری را دگرگون ساخت. قانون‌مداری و آزادی‌های به دست آمده بر باد رفت و دیکتاتوری و خودکامگی‌های خزنده و فزاینده جایگزین آن گردید. سرلشکر زاهدی که به گفته مصدق با فرمان مخدوش شاه به نخست‌وزیری دست یافته بود پس از نطق کوتاهی که از رادیو تهران پخش شد و گویای به پایان رسیدن دولت پیشین بود به اداره شهربانی کل کشور آمد. از بالکن شمالی آن ساختمان چند جمله‌ای برای عده‌ای نزدیک به هزار تن که گرد آمده بودند سخن گفت. نویسنده نیز به همراهی سروان شهربانی نوراله شفا در میان حاضران بودیم. آن‌گاه به اطاق کار رئیس شهربانی که بالای مقر فرمانداری نظامی بود رفت. هم‌زمان با مستقر شدن زاهدی در بنای شهربانی (و سپس انتقال به باشگاه افسران و ستاد ارتش)، سرلشکر باتمانقلیچ از بازداشتگاه دژبان به ستاد ارتش برده شد و به جای سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش گردید.

روز بعد سرهنگ نادری رئیس اداره اطلاعات شهربانی کل به وسیله فرماندار نظامی بازداشت شد (نگارنده گواه چگونگی بازداشت، دشنام یکی از افسران و پاسخ مؤدبانه این افسر پرکار و فعال بود).

سرهنگ پایدار از افسران کارکشته شهربانی که با مخالفان مصدق پیوند داشت به ریاست اداره اطلاعات برگزیده شد.

سرتیپ دفتری که با دکتر مصدق خویشاوندی داشت و نادرست گفته و نوشته شده که دو حکم ریاست شهربانی، یکی از مصدق و دیگری از زاهدی در جیب داشته است، (در حالی که هیچ حکم کتبی از آن دو تن در دست نداشت.) تا چند روز بعد از کودتا عنوان ظاهری ریاست شهربانی را بر عهده داشت. پس از بازگشت شاه سرتیپ دفتری بر کنار و سرلشکر علوی مقدم به ریاست شهربانی منصوب گردید.

یوسف بهرامی پایورترین و سرشناس شهربانی که با خانواده بهرامی از دولتمردان کشور خویشاوندی داشت هم‌چنان در مقام ریاست اداره آگاهی باقی ماند. اداره‌ای که وظیفه اصلی آن کشف بزه‌هایی چون قتل، دزدی، جعل اسناد و تجاوزات جنسی و غیره بود.

این اداره و شخص بهرامی که در رویداد تیراندازی به شاه در دانشگاه تهران، در کنار فرمانداری نظامی آن زمان فعالیت فراوانی نشان داده بود، پس از رویداد ۲۸ مرداد نیز وارد معرکه شد. در حالی که تیراندازی به شاه رویدادی جنایی به شمار می‌رود و کودتا جریانی سیاسی - اجتماعی.

هر چند جنبه جنایی کودتا را نیز می‌توان در نظر داشت، اما میزان

فعالیت و دخالت‌های غیرقانونی مأموران اداره آگاهی، به ویژه در پیگردها و بازداشت‌ها سؤال برانگیز است. از میان کارهای فراقانونی آگاهی، می‌توان به شیوه‌ی بازداشت دکتر مصدق، دکتر صدیقی، دکتر شایگان و شماری از رهبران و سرشناسان جبهه ملی و دیگر سازمان‌های اجتماعی اشاره نمود.^۱ به جا است گفته شود که دخالت‌های اداره آگاهی کوتاه مدت بود، در حالی که فعالیت اداره اطلاعات و فرمانداری نظامی در پیگرد و بازداشت‌ها، بس دراز مدت.

بعد از کودتا فرماندهی و ریاست حکومت نظامی چند ماهی بر عهده سرلشکر فرهاد دادستان بود. در تشریفات نخستین بازدید شاه پس از بازگشت به کشور با وی از نزدیک آشنا شدم. بازدید شاه گشایش بنای نوین بانک سپه بود. یکی دو روز پیش از آن کمیسیونی مرکب از سرهنگ کسرا فرمانده موقت گارد شاهنشاهی، سرهنگ فرشچی نماینده رکن ۲ ستاد ارتش و نگارنده از سوی شهربانی، در اتاق معاون بانک برگزار شد. طبق صورت مجلسی که در سه نسخه تهیه گردید، تمامی مسئولیت امنیتی و حفظ جان شاه به عهده نگارنده این سطور نهاده شد.

علت پذیرش چنین مسئولیت خطیر و ناروشن، یکی جوانی و کم‌تجربگی بود، دیگر این‌که عقیده داشتم که ریشه‌ی رویدادها و مبارزه میان نیروهای سیاسی - اجتماعی کشور، تنها بود و یا نبود شاه نیست. بل که گره ناگشوده چند و چون و چگونگی حل مشکل نفت ملی شده می‌باشد. گذشته از این‌ها چون شخصاً گواه و ناظر

۱. چگونگی بازداشت زنده یار مصدق و یاران نزدیک وی در نوشته «فروریزی حکومت مصدق» تألیف نگارنده آمده است.

رویدادهای مرداد ماه بوم می دانستم که اصل مطلب دستیابی به قدرت دولتی، افزایش نیروی شاه و نفوذ دربار و تغییر و دگرگون شدن شیوه اداره مملکت به سود کمپانی های بزرگ و نیرومند نفت و حامیان بیگانه آنان می باشد.

روز گشایش رسمی بانک، شاه که یونیفرم نیروی زمینی در بر و سیگاری بر لب داشت با حضور سرلشکر زاهدی، سپهبد قره گوزلو، سرلشکر علوی مقدم و چند تن دیگر به بازدید ساختمان و خزانه بانک پرداخت. در این بازدید سرلشکر فرهاد دادستان رئیس فرمانداری نظامی و دوسه تن از دیگر افسران حضور داشتند. اردشیر زاهدی که در خزانه بانک به نگارنده این یادنامه گفت از جرنگ جرنگ سکه های طلا خوشش می آید یکی دیگر از حاضران محدود آن روز بود.

نگارنده در خلال بازدید، با سرلشکر دادستان آشنا و به گفت و گو پرداختیم. او را مردی آرام، عادی و بی تکبر یافتیم. با گذشت زمان شاهد آن بودم که به رغم وظایف سرکوبگرانه فرمانداری نظامی، از گذشت و ملایمت و چشم پوشی و دورنگری هایی نیز برخوردار است. به یاد دارم که دستور آزادی شماری از سرشناسان کشور را که به دلایل گوناگون بازداشت و به فرمانداری نظامی سپرده می شدند صادر می کرد. یکی از آنان احمد لنکرانی بود که خود من به سبب شرایط نادلخواهی مجبور به سرپرستی بازداشت وی در باغی در شمیران و تحویل او به فرمانداری شدم. لنکرانی به دستور دادستان فرماندار نظامی، پس از ساعتی آزاد شد. موضوعی که وسیله ی تفسیرهای گوناگون گردید.

دیرتر شنیده می‌شد که سرلشکر دادستان با رشوه میانه دارد. یکی از کارمندان وابسته نظامی امریکا از من، جویای حقیقت گردید. اظهار بی‌اطلاعی کردم. پس از اندک زمانی دانستم که با وی در وابستگی نظامی امریکا(!) گفت و گویی به عمل آمده است. دیری نگذشت که دوران ریاست فرمانداری نظامی سرلشکر فرهاد دادستان به رغم خدمت و پیوندهای او با رژیم جدید به اشاره بیگانگان به پایان رسید!

با در نظر گرفتن اوضاع سیاسی - اجتماعی آغاز دولت زاهدی و با به خاطر آوردن شرایط متزلزل ماه‌های اولیه آن، دیده می‌شود که دولت کودتا برای ثبات موقعیت خود، در کنار دیگر اقدامات، بر گماری وابستگان رژیم را به مقامات دولتی، کشور و به ویژه «انتظامی - امنیتی» شرط تثبیت و پایداری خود می‌داند.

روشن است که وظیفه اصلی سازمان‌های امنیتی، سرکوب هرگونه جنبش و کوشش سیاسی - اجتماعی، بریدن زبان و دوختن دهان بود. پیگرد و بازداشت در کنار دیگر تمهیدها (که بدان‌ها اشاره خواهد شد) برّاترین اسلحه و کوتاه‌ترین راه رسیدن به همه آن‌چه راکه می‌توان پیامدهای کودتا خواند، به شمار می‌رفت.

با برگماری عاملان و وابستگان کودتا، در رأس مقامات «انتظامی - امنیتی»، شخصیت‌ها و گروه‌های گوناگون ضد استعمار مورد پیگرد قرار می‌گرفتند. از بارزترین و مورد نظرترین افراد و گروه‌هایی که می‌بایست بازداشت شوند، می‌توان از اینان نام برد:

- نخست وزیر دکتر محمد مصدق و نزدیک‌ترین همکاران و یاران وی، دکتر شایگان، دکتر صدیقی وزیر کشور و معاون نخست وزیر، دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه و مدیر روزنامه باختر امروز،

مهندس حسینی، رضوی و...

- تعدادی از وزرای کابینه دولت مصدق و شماری از نمایندگان پیشین مجلس شورای ملی.

- برخی دیگر از نامداران و فعالان و سرشناسان جبهه ملی.

- شماری از هواداران، دوستداران و پشتیبانان مصدق از تاجر و بازاری و اداری و غیره.

- رهبران، سرشناسان و فعالان شناخته شده نیروهای چپ، به ویژه حزب توده ایران، جمعیت مبارزه با استعمار و... و در کنار آنان رهبران و فعالان نیروی سوم.

- نویسندگان پیشرو، روزنامه نگاران، طنزنویسان، هنرمندان و هر اندیشمند استقلال طلب و ضد استعمار که به گونه‌ای با دولت پیشین پیوندی عملی، نظری، عقیدتی، سیاسی و اجتماعی داشت.

- هر آزادی‌خواه و ضد استعماری که پیشینه و نام و نشانی از وی در سازمان‌های امنیتی وجود داشت.

هدف آن بود تا آزادی‌های نسبی سیاسی - اجتماعی که در دوران دولت مصدق در گستره کشور به دست آمده بود زدوده شود. روحیه ضد استعماری در پهنه میهن به گورستان فراموشی، خاموشی، تا نیستی فرستاده شود. تا خودکامگی، دیکتاتوری دست در دست نفوذ بیگانه به شیوه‌های خرنده و فزاینده جایگزین آن‌ها گردد.

در چنین دوران تاریک و هراس‌انگیزی، اندیشمندان فرهیخته، دوستداران استقلال سیاسی - اقتصادی کشور، خواستاران آزادی اندیشه و گفتار و شهروندان ساده‌ی پایبند احترام به حق و وظیفه شهروندی وضع خود و دیگران را در آیین سخن فردوسی می‌دیدند: نهان گشت کردار فرزنانگان پراکنده شد کام دیوانگان

هنر خوار شد جادویی ارجمند نهان راستی، آشکارا گزند
 شده بر بدی دست دیوان دراز به نیکی نرفتی سخن جز به راز
 گزند آشکارا بسیاری از گران‌مایه‌ترین و ارجمندترین فرزندان
 کشور بر پوست و گوشت خود لمس می‌کردند. بسی دهان‌ها دوخته
 شد و بسی زبان‌های گویای حقایق از گفتار بازماند. از نیکی و آزادی
 نظر و عقیده سخن نمی‌رفت، جز به راز، آن هم پنهان و نهان.
 نگارنده در موقعیت و مسئولیت و سرپرستی پیگرد و بازداشت
 فرزندان فرزانه کشور و پدران برومند خانواده‌ها به گواه درازدستی
 دیوان پلید کردار از بند و زنجیر رها شده، و شاهد گزند آشکار به
 آزادی و استقلال میهن و دختران و پسران و زنان و مردان دلیر و مبارز
 کشور بوده‌ام. به راستی سوگند که به نیکی نرفتی سخن جز به راز.

در اسطوره‌ها، قصه و افسانه‌های کشورمان، دیوان بر دو گروهند:
 سیاه و یا سفید. در حالی که در میان آدمیان دیو صفتانی دیده
 می‌شوند که به رنگِ پسند روز در می‌آیند و موافق جریان آب شنا
 می‌کنند. در همه سازمان‌های «امنیتی - انتظامی» و نیز اداری می‌توان
 شماری از آنان را باز شناخت.

گواه و نمونه این‌که در میان افسران آن زمان اداره اطلاعات ستوان
 جوانی بود به نام محمد سجادی. نامبرده با اندامی متناسب، چهره‌ای
 تیره‌تر از معمول، افسر کوشا و پشتکار داری به شمار می‌رفت که
 چاپلوسی، کینه‌ورزی و چند چهرگی از جمله صفات مشخصه او بود.
 دوپایی با عقده‌های درونی و تضادهای روانی سادیستی که از درد و
 رنج بازداشت شوندگان لذت می‌برد. از ترس و وحشت و لرز پیگرد
 شونده و بازداشت شده خرسندی خاطر داشت.

بر اثر چنین سرشت و خصلتی مثلاً در بازرسی خانه‌هایی که گمان می‌رفت مخالفان دولت وقت در آن پنهانند به شیوه‌ای نامنتظره و غافلگیرانه متوسل می‌شد. به گونه‌ای که به گفته‌ی کارآگاهان یا درجه‌داران فرمانداری نظامی که حضور آنان در بازرسی خانه‌ی شهروندان ضرورت «قانونی» داشت، چه بسا زنان خانه‌داری که از ترس دچار بیهوشی یا خون‌ریزی می‌شدند یا صدای گریه و شیون آنان تا به گوش همسایه‌ها می‌رسید. بگذریم از ترس و فریاد و فغان کودکان و خردسالان ساکن خانه.

از دیگر مشخصات پیگرد و بازرسی‌های نامبرده، خودسری و تکرور زیرکانه به منظور عرضه داشتن و نشان دادن میزان فعالیت و ابتکار و عمل بود. هر چند در اداره اطلاعات هم‌چون دیگر سازمان‌های شهربانی می‌بایست سلسله مراتب اداری و انضباط کار تا حدودی مراعات شود، ولی نامبرده از ماهیت و خصلت وظایف و شیوه دیرین کار این اداره، که پنهان‌کاری یکی از اصول آن بود سوءاستفاده می‌کرد. به این گونه که بدون دستور و یا اجازه مافوق با مراجعه به فرمانداری نظامی و در اختیار وی گذاشتن درجه‌دار و سربازانی به بازرسی خانه‌ها می‌پرداخت. در صورت کامیابی فرد و شخص دستگیر شده مستقیماً تحویل فرمانداری نظامی می‌شد. توضیح این‌که همه بازداشت شدگان بدون واسطه و بدون مبادله نامه اداری و رسمی تحویل فرمانداری نظامی می‌شدند. سرنوشت و آینده چنین زندانیانی نه در دست مقامات قضایی کشور و نه اداره اطلاعات بود. گه‌گاه مدت‌ها پس از بازداشت و زندانی شدن، پیشینه سیاسی برخی از آنان از اداره اطلاعات خواسته می‌شد.

به خاطر دارم بیشتر خانه‌هایی که از سوی او، نیمه شب یا

سحرگاهان مورد بازرسی و جست و جو قرار می گرفتند در بخش قدیم تهران بود. زیرا اظهار می کرد که شماری از همکاران و یاران مصدق و مخالفان رژیم کودتا در آن محله ها پنهانند.

ممکن است گفته شود که وی افسری نمونه و فعال برای رژیم کودتا به شمار می رفت. هر چند این گفته در ظاهر به حقیقت نزدیک است، اما محرک وی نه تنها سرشت مردم آزار و علاقه به تشویق و پاداش و نشان و درجه بود، بل که واقعیت های نهفته و آشکار نشده ی دیگری نیز انگیزه تجاوزهای فراقانونی و بیش از انجام دستور و وظیفه و بسیاری کارهای غیر اخلاقی - انسانی او می گردید.

صبح ۲۶ مرداد هنگامی که مردم مطلع شدند که شاه کشور را ترک کرده است، اندکی پس از آغاز کار روزمره، تنی چند از افسران اداره اطلاعات گرد هم آمده بودیم. ستوان سجادی نیز حضور داشت. هر یک با شگفتی و ناباوری از رویداد نیمه شب گذشته و رفتن شاه سخنی می گفت. بیشتر حرف ها و اظهارنظرها محتاطانه و تا حدود زیادی ناروشن و سر بسته بود. زیرا پیشه و موقعیت اداری حاضران چنین می طلبید. پس از گفت و گوها و اظهارنظرهای اندک متفاوت، سجادی که آدمی پر حرف هم نبود ناگاه به سخن آمد و زشت ترین دشنام ها را نثار شاه فراری و خانواده وی تا خواهر و مادر کرد. سکوت و حالتی غیر عادی حکم فرما شد. لحظاتی سنگین و باور نکردنی می گذشت. سجادی که چهره تیره اش به سرخی گراییده بود، افزود که کار شاه تمام شد.

حاضران با شگفتی از دشنام و آنچه از زبان وی می شنوند به یکدیگر می نگرستند. پس از دقایقی هریک بدون اظهار عقیده و نظر بیشتری درباره ی رویداد روز به تدریج برخاسته و متفرق شدند.

با توجه به حادثه‌ی دشنام به شاه و خانواده‌اش، روشن است که تلاش و کوشش غیرعادی او برای بازرسی خانه‌ها و دستگیری ناموافقان تا مخالفان رژیم کودتا، افزون بر بیماری مردم‌آزاری، تلاش برای جبران و پوشش گفته‌های ناسنجیده و اظهارنظر توهین‌آمیز و زودرس پیشین بود.

کینه‌جویی سجادی حد و مرز نداشت و گذشت زمان بر این خصلت وی پرده فراموشی نمی‌کشید. بخشی از مدارک و اسناد کینه‌ورزی‌های بی‌ثمر او که پس از مهاجرت اجباری‌اش از ایران در دسترس قرار گرفته گویای سرشت زشت او می‌باشد.

از جمله کسانی که مورد کینه و نفرت وی قرار داشتند دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه دولت مصدق و شماری از دوستان و همکاران وی بودند. روزی که دکتر فاطمی بعد از بازرسی در فرمانداری نظامی در سرسرای شهربانی با این‌که تنی چند نظامی او را در میان داشتند، مورد حمله قرار گرفت و سخت زخمی گردید، گزارش حادثه پس از چند دقیقه به من داده شد. هر چند شخصاً شاهد رویداد نبودم با شگفتی و تأثر از این جنایت که در «امن‌ترین» نقطه کشور یعنی شهربانی حافظ جان و مال و ناموس مردم روی داده است خشک شده در اتاق کار خود نشسته بودم. یکی دو تن از کارآگاهان پرسشی کردند و جوابی شنیدند. برای آگاهی بیشتر به اتاق سروان شفا که نزدیک‌ترین محل به سرسرای شهربانی بود می‌رفتم تا بدانم آیا او خود زخمی شدن فاطمی را دیده است یا نه. در راهرو دراز اطلاعات با سجادی برخورد کردم. وی با ادای سلام در حالی که دو دست خود را به یکدیگر می‌مالید با لبخند و شادی فراوان پرسید که آیا خبر مجروح شدن فاطمی را شنیده‌اید؟ به وی می‌نگریستم که

با خوشحالی افزود که به قصد کشت، حسابی با چاقو زخمی شد. از او نپرسیدم که آیا ناظر رویداد بوده یا نه، فقط به او نگاه می‌کردم. نمی‌دانم چگونه، شاید به سردی و یا خشکی و ناخرسندی!

شادی او آن‌چنان غیرعادی و شگفت‌آور بود که دیرتر از دیگران جویای علتِ خوش‌حالی او شدم. برخی با وجود آگاهی از خرسندی وی از دستگیر و زخمی شدن فاطمی، اظهار بی‌اطلاعی از علت کینه‌ورزی او می‌کردند. دو سه تن انگیزه دشمنی را موضوعی شخصی می‌دانستند. موضوعی که به رغم همانند بودن گفته آنان، از بیان آن صرف‌نظر می‌شود. زیرا نه تنها جنبه شخصی و خصوصی دارد بل که حقیقت داشتن آن مسلم نیست. دو تن از افسرانی که گواه دشنام وی به شاه‌فراری بودند عقیده داشتند که سجادی برای جبران و پوشانیدن دشنام‌های پیشین، راه دفع فاسد و افسد را در پیش گرفته است تا با خوش‌خدمتی رفع سوءگفتار نماید.

هر چند سجادی یگانه افسر پلید اداره به شمار می‌رفت، لیکن در میان پایوران، کارمندان، کارآگاهان و مأموران سرپایی تا پنهانی اداره (یعنی آنانی که پا به محیط شهربانی نمی‌نهادند و با پیک ویژه گزارش‌های خود را به اداره اطلاعات می‌فرستادند) کینه‌ورزان و چند چهره‌های خُرد و درشت دیگری هم وجود داشتند. حقیقت دیگر این است که کمتر کسی از میان همگان، کارشناس و کارآگاه به معنی واقعی آن بود. زیرا نه دوره آموزش و تخصص را دیده بودند و نه دانش و پیش شرط‌های لازمه‌ی پیشه و شغل خود را داشتند. اکثریتِ مطلق، کارمندان عادی و معمولی اداری بودند، برخی زیرک و بیشتر عادی و عامی.

برای پی بردن به ریشه و بنیاد و چند و چون پیگردها، بازداشت و تبعید و زندانی شدن آزاد مردان و استقلال طلبان کشور به جاست به کوتاهی یادی از رویدادهای مردادماه به میان آید.

کودتای ۲۸ مرداد که امروزه برخی از نامیدن آن رویداد به عنوان کودتا پرهیز دارند، سرآغاز فصل نوینی در تاریخ کشور گردید که پیامدهای گجسته‌ی آن هنوز ادامه دارد.

به منظور آشنا شدن بیشتر خواننده با واقعیت رویداد به جاست به کوتاهی منظره‌ای از آن‌چه نگارنده شخصاً به مناسبت شغل و موقعیت «امنیتی - انتظامی» خود و دریافت ده‌ها گزارش کارآگاهان گواه آن بوده آورده شود.

صبح ۲۸ مرداد که روزی گرم و آفتابی بود، بر پایه رویدادهای چند روز پیش از آن، شماری از کارآگاهان را به نقاط شناخته شده‌ی درگیری‌ها فرستادم. مراکز پیشین درگیری‌ها و بی‌نظمی‌ها میدان بهارستان، مخبرالدوله، خیابان فردوسی، میدان سپه، سبزه میدان و برخی نقاط دیگر بود. اندکی پیش از ساعت ده، نخستین گزارش‌های شفاهی مبنی بر گرد آمدن گروه‌های کوچکی به اطلاع رسید. اندکی دیرتر گزارش رسید که جمعی (طبق اصطلاح روز) اخلاک‌گر در سبزه میدان، پارک شهر، دهانه میدان سپه گرد آمده‌اند. پس از آن گزارش سید که تعدادی از اوباشان و روسپیان از شهر نو و دروازه قزوین سوار بر کامیون و در حمایت چماق‌داران به خیابان سپه رسیده‌اند. اندکی دیرتر بیکارانی که در میدان حسن‌آباد به انتظار کارِ گِل و فعله‌گی بودند با دریافت ده‌تومان که در آن زمان چندین برابر مزد روزانه «فعله» یا «عمله» بود به معرکه کشیده شده‌اند. دیرتر کارآگاهان گزارش دادند عده‌ای از سردمداران میدان میوه و سبزی‌فروشی و تنی چند از

لوطیان شناخته شده نیز به میدان سپه رسیده‌اند. مأموران باتجربیه‌ی قدیمی گزارش دادند که گروه‌بانان ارتش با لباس شخصی و برخی با لباس نظامی در میان تظاهرکنندگان دیده می‌شوند.

چون از اداره اطلاعات شهربانی کل تا میدان سپه و خیابان فردوسی بیش از چند صد قدم فاصله نیست به بازدید آن‌چه در جریان و در حال تکوین بود رفتیم. در همین زمان کامیون دیگری رسید که مردان و زنانی را که از پوشش و سر و روی آنان هویدا بود از چه قماش می‌باشند به آن جا رسانید. یکی دو تن از آنان میل‌های زورخانه بر دوش داشتند که هنوز به یاد دارم بالای دسته آن رنگ سبز و قرمز داشت.

برخی زنده باد شاه می‌گفتند و عده‌ای که خود نمی‌دانستند به چه جریان و بلوایی کشیده شده‌اند یا ساکت بودند یا آن‌چه را که می‌شنیدند تکرار می‌کردند. شماری از عابرینی که در راه کسب و کار روزانه گذرگاه‌شان از محل‌هایی که تظاهرکنندگان در آن بودند، با اندک توقفی و با بهت‌زدگی به تماشا می‌ایستادند و سپس به راه خود ادامه می‌دادند. در همین هنگام افزون بر زنده باد شاه یکی دوبار مرگ بر مصدق نیز شنیده شد.

پس از بازدید شخصی، دوباره با سرهنگ نادری رئیس اداره اطلاعات تماس گرفته وضع شهر را به کوتاهی بازگو کردم. با پریشان‌خاطری گفت با سرتیپ مدبر رئیس شهربانی و فرماندار نظامی و دیگر مقامات در تماس است. به اتاق کار خود که روبه‌روی وزارت امور خارجه قرار داشت رفتیم. نیم‌ساعتی نگذشته که هیاهو به گوش می‌رسید. از پنجره به بیرون نگرستم، شماری حدود پنجاه شصت نفر بای‌نظمی از سوی خیابان ثبت به طرف در اصلی وزارت خارجه

می‌رفتند. همه و فریادهایی شنیده می‌شد. کمتر از ربع ساعت دیرتر صدای تیراندازی به گوش رسید. از نو به بیرون می‌نگریستم که دیده شد آشوبگرانی که از پوشش آنان معلوم بود به کار گرفته شده‌اند در حال فرار می‌باشند. دیرتر دانستم که افسر مأمور امنیت وزارت خارجه به ابتکار شخصی برای حفظ وزارت خارجه از گزند، دستور تیراندازی هوایی داده است.

با اوج‌گیری تظاهرات، شماری از پاسبانان و نظامیان که عصر و شب پیش با تمام نیرو تظاهرکنندگان سازمان‌های وابسته به حزب توده ایران را بازداشت و با خون‌ریزی به پایان برده بودند به تدریج و به صورت انفرادی به تظاهرکنندگان پیوستند. پاسبانان بر پایه پیشه خود و تجربه زندگی در همکاری با تظاهرکنندگان جانب حزم و احتیاط را در نظر داشتند. اینان هنگامی وارد معرکه شدند که کفّی رویداها به سود شاه در نوسان بود. در حالی که سربازان که بیشترشان روستازادگان ساده‌لوح بودند طبق فرمان و دستور فرمانده‌های خرد و درشت خود عمل می‌کردند.

اندک زمانی پس از نیم‌روز برخی از کارآگاهان و مأموران اداره اطلاعات نیز به هم‌گامی با مخالفان دولت مصدق برخاستند. یکی از آنان به نام خاوری که جوانی ورزیده بود، در نصب عکس شاه در جلوی بالکن شهرداری که در آن زمان در ضلع شمالی میدان سپه قرار داشت با کودتاچیان همکاری کرد. وی شخصاً این قهرمانی خود را به نویسنده این یادنامه گزارش داد. هم‌چنین اولین تلگرافی که در این روز به شاه که در ایتالیا به سر می‌برد مخابره گردید از سوی یکی از مأموران اخراجی به نام حمامیان بود. به همین مناسبت دوباره به عنوان مأمور سرپایی استخدام شد. لیکن پس از دو سه ماه به علت

دله دزدی آشکار و دیگر کمبودها به خدمت او خاتمه داده شد.

در این روز سیر رویدادها تند بود. اندکی از نیم‌روز می‌گذشت که از محوطه و باغ شهربانی کل سر و صداهایی به گوش می‌رسید. به آن جا رفتم. چند تانک، جیپ و نفربر که در اختیار فرمانداری نظامی که مقرر آن در شهربانی بود دیده می‌شد. شماری از افسران ارشد و جزء، با سردرگمی، محتاطانه، بلا تکلیف و کم اطلاع از چه خواهد شد روز، در گفت‌وگو بودند. در چنین وضع ناروشن و آشفته‌ای سرتیپ دفتری با چند جیپ و سربازان گارد گمرک که فرماندهی آن را بر عهده داشت وارد باغ شهربانی شد.

در نوشته‌های گوناگون چنین آمده است که سرتیپ دفتری در آن روز دو حکم ریاست شهربانی، یکی از دکتر مصدق و دیگری از سرلشکر زاهدی در جیب داشته، در حالی که وی هیچ حکم کتبی نداشت. زیرا فرمان انتصاب وی از سوی مصدق هنوز در وزارت کشور باقی مانده بود و زاهدی خود در پنهانی می‌زیست تا چه رسد به این‌که بتواند فرمانی به نام دفتری صادر کند.

سرتیپ دفتری پس از ورود به شهربانی و اندک گفت و شنودی با دو سه تن از افسران به بالای تانکی رفت و حاضران را که کمتر از پنجاه تن بودند دعوت به سکوت کرد. آن‌گاه اظهار امیدواری کرد که اوضاع روبه راه و آرام خواهد شد. وی از پاسخ دادن به پرسش یکی از افسران که شما رئیس شهربانی مصدق می‌باشد یا زاهدی خودداری کرد. دفتری با اظهار امید همکاری با افسران شهربانی به همراه سرتیپ همایون‌فر و سرهنگ درخشان که هر دو افسرانی با فرهنگ و نیک‌کردار بودند به اتاق ریاست شهربانی که تا آن لحظه مسئولیت آن با سرتیپ مدبر بود رفت.

به کوتاه سخن و برخلاف آنچه روزنامه‌های ۲۹ مرداد نوشته‌اند، شهربانی پیش از این‌که سرلشکر زاهدی از پنهانگاه خارج شود و قبل از این‌که رادیو تهران در اختیار کودتاگران قرار گیرد و زاهدی چند جمله‌ای بر زبان راند، با فلج شدن کارها سقوط کرده بود.

پس از بازگشت شاه به کشور، سرتیپ دفتری از کار برکنار شد و سرلشکر علوی مقدم به ریاست شهربانی کل کشور منصوب گردید. اندکی بعد از ساعت سه بعد از ظهر تجهیزات و تانک‌های لشکر زرهی که برای جلوگیری از آشوب به شهر گسیل شده بود و در سه راه شاه به انتظار دستور عملکرد بودند به تدریج و بدون کوچک‌ترین مقاومتی در اختیار کودتاچیان قرار گرفت. با این‌که برخی از فرماندهان تانک‌ها عضو سازمان افسران وابسته به حزب توده ایران و شماری از هواداران نهضت ملی بودند، چون نه دستور مشخصی داشتند و نه خود ابتکاری نشان دادند، نخست تسلیم حوادث و سپس آلت ویران کردن خانه مصدق گردیدند.

از ساعت چهار به بعد سربازان گارد شاهنشاهی که خلع سلاح شده و در پادگان جمشیدآباد به سر می‌بردند آزاد شدند. نگارنده ناظر و گواه مسلح کردن آن‌ها در خیابان امیرآباد و فرستادن آنان به سوی خیابان کاخ و خانه مصدق بود. شماری از جیب‌های وابسته نظامی امریکایی نیز در رسانیدن سربازان گارد به خیابان کاخ در رفت و آمد بود. پس از سقوط رادیو تهران که چگونگی آن داستانی دارد، و دیرتر با آغاز تیراندازی و به توپ بسته شدن خانه مصدق، که شماری از همکاران نزدیک وی در آن‌جا حضور داشته‌اند، ناگزیر همه به خانه‌ی مجاور پناه می‌برند.

چنان‌چه گفته شد، هم‌زمان با ویران شدن، آتش سوزی و غارت